

تحلیل واقعه سفرنامه روحی نظامی در مخزن‌الاسرار نظامی

فاطمه امامی^۱



تاریخ دریافت: ۹۴/۹/۲

تاریخ پذیرش: ۹۴/۱۱/۲۸

چکیده

هدف مقاله حاضر آن است تا نشان دهد اولین اثر و شاید بتوان گفت مهم‌ترین اثر نظامی که بیشتر محققان معتقدند ساختار بسیار پیچیده‌ای دارد کتاب مخزن‌الاسرار است. نظامی هنگام سرودن این اثر مشغول ریاضت بدن و تهذیب و تصفیه روح و مراقبت در اعمال دین بوده است و کتاب، حاصل چله نشینی وی است. نظامی در این اثر بیشتر از هر چیز به متافیزیک توجه داشته است یعنی به اندازه توجه به هنر و ارکان زیبایی شعر، به اندیشه نیز توجه داشته است اندیشه‌ای که بزرگ‌ترین کار کرد آن رسیدن به معرفت و خودشناسی و شناخت حقیقت هستی بوده است. وی از دیدار نفس یا همزاد یا فرشته آسمانی خویش و تجربه‌های عرفانی خود سخن می‌گوید توجه او در کل اثر به عدد چهل موید این موضوع است. او در این اثر از دو سفر یاد می‌کند سفر به درون دل و نوعی معراج.

کلید واژه: نظامی، مخزن‌الاسرار، متافیزیک، ریاضت، معرفت، عدد چهل، سفر، دل، دیدار با همزاد، معراج.

۱ - دکترای زبان و ادبیات فارسی، عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد رودهن، ایران. femami@ymail.com

مقدمه

قرن ششم، قرن گسترش اندیشه‌های عرفانی و صوفی‌گری است. تصوف با رشد و گسترش خود، در این قرن، بر شعر فارسی تاثیر گذاشت و با آن درآمیخت. اندیشه‌های عرفانی در شعر رسوخ کرد و شاعران این اندیشه را در شعر خود آوردند. نظامی گنجوی از جمله این شاعران است که منظمه حکمی و عرفانی خود مخزن الاسرار را تحت تاثیر این تفکر سرود.

اولین مثنوی نظامی مخزن الاسرار است. مخزن الاسرار شامل ۲۲۶ بیت است در بحر سریع. این مثنوی در حدود سال ۵۷۰ به نام فخرالدین بهرام شاه بن داود به نظم درآمد و مشتمل بر بیست مقاله در مواعظ و حکم است حاوی اندیشه‌های زاهدانه و عارفانه، خودشناسی و خداشناسی. وی برای تاثیر گذاری بیشتر بعد از هر مقاله داستانی کوتاه اما پر محتوا و دلنشیں روایت کرده است. نظامی در مخزن الاسرار به ریاضت و چله‌نشینی خود اشاره دارد. "او در زمان سرودن مخزن الاسرار اشتغال به ریاضت بدن و تهذیب نفس و تصفیه باطن داشته است." (شهابی ۴۵: ۱۳۳۴)

او برای نام گذاری اثر دقیق فراوانی داشته است آن چنان که در بیتی از کتاب خود نام اثر را نیز می‌آورد:

ما یه درویشی و شاهی در پر کمال جامع علوم انسانی
مخزن اسرار الهی درو (ص ۳۵ ب ۱۴)

اهمیتی که وی برای دل قائل است نشان از تاثیر پذیری از اندیشه‌های عارفانه دارد. وی به سیر و سلوکی درونی می‌پردازد و ریاضت او را در این راه دل بر عهده می‌گیرد و رایض او دل است.

با توجه به بسامد پر تکرار دل در کتاب مخزن الاسرار موضوع محوری اثر دل است و نظامی دل را جایگاه و مخزن اسرار می‌داند. نظامی اثر خود را زمانی تالیف کرده است

که حدود چهل سال دارد و همانطور که یاد شد وی در حال ریاضت و مراقبه و نوعی چله نشینی است. او در این اثر بارها از عدد چهل یاد می‌کند و توجه خاصی به این عدد دارد وی در این کتاب سفری را آغاز می‌کند این سفر به درون دل است و او درست مانند یک پزشک به درون دل راه می‌یابد و به تشریح آن می‌پردازد سپس با دل سخن می‌گوید و طی دو خلوت به دو شمره دست می‌یابد. دیدار با معشوق حقیقی و سفری معراج گونه.

بیشتر کسانی که به مخزن الاسرار نظامی پرداخته‌اند به دلیل پیچیدگی و مشکلات متن تنها به شرح و تفسیر ابیات می‌پردازنند. با جستجو و بررسی دقیق نگارنده به دو مقاله دست یافت مقاله اول به درون‌مایه مخزن الاسرار پرداخته و درباره دل است که تا حدودی به موضوع ما توجه دارد. نام مقاله "تصور دل در مخزن الاسرار نظامی" است و نویسنده آن صدیقه سلیمانی و گروه مولفان می‌باشد. و مقاله دوم "نظامی شاعر صوفی مسلک" از دکتر یعقوب نوذری و حجت الله قهرمانی است. که به موضوع عرفان و تصوف نظامی پرداخته استاین مقاله نیز اشاره‌ای اندک به موضوع بحث ما دارد.

اما در این تحقیق سعی بر آن است حقیقت و ماهیت مخزن الاسرار را معرفی کند این که اثر یک اثر پیچیده است و در آن نظامی به متافیزیک توجه داشته است و او در طول اثر چهل روز به ریاضت پرداخته است و نظامی زمینه دو سفر را پی‌ریزی کرده است، سفری به درون دل و شناخت دل و سفری معراج گونه که او را به معرفت می‌رساند. مأخذ اصلی این تحقیق مخزن الاسرار نظامی به تصحیح سعید حمیدیان است اما در بسیاری از موارد برای درک معانی از شرح مخزن الاسرار دکتر مهدی ماحوزی و همچنین شرح مخزن الاسرار دکتر ثروتیان کمک گرفته شد. البته نگارنده از اثر ارزشمند دکتر برات زنجانی "احوال و آثار و شرح مخزن الاسرار نظامی" نیز بی بهره نماند.

با توجه به این که یکی از اهداف این پژوهش اثبات معراج گونه‌ای برای نظامی است، شاید بهتر باشد برای ورود به بحث از دیدگاه نظامی نسبت به ارتباط بین شاعران و پیغمبران آغاز کنیم. آن جا که نظامی در بیتی شاعران را دنباله رو انبیا می‌داند.

پیش و پسی بست صف کبریا
(ص ۴۷: ب ۴)

این بیت از نظامی، نماینده جهان بینی بخش عظیمی از ادبیان و اندیشمندان ایران است. در تمدنی که نهاد شعر را تا حد مرزهای نبوت پیش می‌برد، هیچ بعد نیست که سرشناس‌ترین متفکرانش برای بیان منویات خود دست به دامان شعر شوند. به راستی اگر "نوشته‌های خیال انگیخته و خیال انگیز" را از بدنه فرهنگی ایران جدا کنیم، چه مقدار میراث فرهنگی و فکری مان باقی خواهد ماند؟ آیا مثلاً می‌توان گفت در مثنوی‌های عرفانی، طرف اندیشه کمتر از جانب هنری اهمیت دارد؟ یا عکس این قضیه درست است؟ چه کسی می‌تواند ادعا کند، جانب اندیشه ورزی مخزن الاسرار کمتر از طرف هنری آن است؟ اندیشه و هنر دو بال پرواز شاهکارهای ادبی فارسی است. برای ما جالب است که پدanim فیلسوفان در مواجهه فکری و عاطفی با چنین نهاد پیچیده و سرنوشت سازی چه واکنشی از خود نشان داده‌اند. آیا او در این اثر رویی هم به متأفیزیک داشته است؟

جستجو در متن‌های فلسفی نشان می‌دهد که قوه متخیله رویی هم به متأفیزیک دارد و در این صورت، شعر یک وجه متأفیزیک هم پیدا می‌کند. به اعتقاد فیلسوفان، هم جهان رویه‌ای غیر مادی و متأفیزیکی دارد و هم وجود آدمی. این دو بخش می‌توانند با یکدیگر مکالمه داشته باشند و لحظه دیدار جهان با جان جهان یکی از دلکش‌ترین صحنه‌هایی است که در متون شعری صورت عینی پیدا می‌کند آن‌ها می‌گویند اتصال با جغرافیای متأفیزیک از کارکردهای قوه متخیله است. برخی انسان‌ها در برخی شرایط

خاص، قادر می‌شوند از طریق این قوه با "عقل فعال" متصل شده، به داده‌هایی دست پیدا کنند که جایگاه متفاوتیکی دارد. فارابی از روایایی سخن می‌گوید که سر چشم‌های حسن‌های مادی، حسن مشترک، محتویات حافظه یا حتی نتیجه تفکرات مان نیست بلکه ناشی از اتصال قوه مذکور با عقل فعال است. چنین روایایی، که گاهی مشتمل بر پیشگویی است صاحب قوه متخیله را به مرتبه "نوعی از نبوت" می‌رساند تجارب و حالات مذکور ممکن است در خواب یا بیداری روی دهد. در صورت دوم، قوه متخیله می‌تواند معقولات را محاکات کند و موجودات شریف را بینند. (نظمی با زیبا رویی دیدار می‌کند) این بالاترین حدی است که فیلسوفان برای قوه مذکور قائل شده‌اند.

(زرقانی، ۱۳۹۰-۳۷)

آیا قوه متخیله نظامی وی را به مرتبه "نوعی از نبوت" رسانده است؟

نظمی در ادامه می‌گوید:

پرده رازی که سخن پروری است سایه‌ای از پرده پیغمبری است
(ص: ۴۷ ب ۳)

این بیت نیز می‌تواند تاکیدی باشد بر این که وی سخن پروری را سایه‌ای از پیغمبری می‌داند.

این دو نظر محرم یک دوستند. این دو چو مغر، آن همه چون پوستند
(ص: ۴۷ ب ۱۰)

و بالاخره نظامی دو نظر پیغمبری و شاعری را محرم دیدار رخسار دوست حقیقی می‌داند.

با این توضیحات به نظر می‌رسد که مخزن‌الاسرار نظامی به اندازه توجه شاعر به هنر و ارکان زیبایی شعر، به اندیشه نیز توجه داشته است، اندیشه‌ای که بزرگ‌ترین کار کرد آن در خودشناسی و شناخت حقیقت هستی بوده است. به عبارتی مهم‌ترین دغدغه

شاعر، توجه به عالم متافیزیک و رسیدن به معرفت بوده است. و به دنبال آن دغدغه مولف توجه به این موضوع است که مخزن‌الاسرار حاصل الهامات شخصی شاعر است الهاماتی که در نتیجه ریاضت‌های شاعر و حاصل تهذیب و تصفیه روح او بوده است. سلوک سالک سفری معنوی است و در این سفر مراحلی را قطع می‌کند و از منازلی می‌گذرد. هر مرحله مقامی است که سالک به آن در می‌آید و پس از آن که در یک مقام به کمال رسید به مقام برتر می‌رود سالک در لغت به معنی رفتار کننده و طی کننده راه است و در اصطلاح صوفیه به آن صوفی اطلاق می‌شود که از خود به جانب حق گام بر می‌دارد و طالب تقرب پیشگاه الله است. در این سفر نظامی سالک است و این سفر برای خود او اتفاق می‌افتد.

چون علم لشکر دل یافتم روى خود از عالميان تافقم
(ص ۵۱: ب)

سالک و مسافر کسی است که شهوت طبیعی و مالوفات جسمانی را رها کند و از لباس صفات بشری بیرون آید و از تیرگی تعین خودی که حجاب حقیقت است صافی گردد. او اولین حرکت خود را برای این کمال، روی از عالمیان تافتن می‌داند. سفر به پای دل و باطن (سیر انسانی) که به قصد دیدار سر منزل معشوق جاوید انجام می‌گیرد و با ریاضت‌های فراوان و تهذیب نفس برای مسافر راه حق و حقیقت همراه است تا با دلی آیینه گون و پاک از ناپاکی و کدورت‌ها به دیدار محبوب ازلی اش مستبد. نظامی از عادات‌ها و ریاضت‌های خود چنین باد می‌کند:

چون که ندیدم ز ریاضت گزیر
رایض من چون ادب آغاز کرد
گشتم از آن خواجه ریاضت پذیر
از گره نه فلکم باز کرد
(ص ۵۲: ب ۵-۷)

این اتفاق یا عدد چهار، در ارتباط است شاید در طول چهار روز روی می‌دهد به

همین دلیل در طول اثر بارها با این عدد رو برو می‌شویم.

عدد چهل:

شاید بهتر باشد در این بخش به بررسی عدد چهل از دیدگاه آن ماری شیمل پردازم.

"چهل، عدد انتظار آزمایش و تنبیه است که بدون شک جنبه نخستین آن، یعنی انتظار، کمتر شناخته شده و در عین حال از همه مهم تر است. به زعم رنه آلنده، عدد چهل، نشانه به پایان رسیدن یک دوره تاریخ است. دوره‌ای که می‌باید نه فقط به تکرار بلکه به تغییری اساسی و گذر از نظام عملی یک زندگی به زندگی دیگر منتهی می‌شود. عدد چهل، انتظار، تمامیت و کمال را در خود جای داده است و بنابراین کمال انسان شخص و آغاز دوره‌ای تازه را نشان می‌دهد." (شیمل: ۲۶۸، ۱۳۸۹)

شاید این اثر نیز مایه انتظار، تمامیت و کمال برای نظامی بوده است.

اشارة نظامی به عدد چهل در بیت‌های مخزن الاسرار:

عدد چهل به شکل‌های مختلف در مخزن الاسرار دیده می‌شود. نظامی ریاضت‌های خود را با یک چله نشینی آغاز می‌کند و در جای جای اثر خود به عدد چهل اشاره می‌کند.

برگ چهل روزه تماشای عشق

یک کف پست تو به صحرای عشق

(ص: ۳۰: ب: ۹)

منتظر نقد چهل سالگیست

طبع که با عقل به دلالگیست

(ص: ۴۸: ب: ۶)

خرج سفرهاش مبالغ شود

تا به چهل سال که بالغ شود

(ص: ۴۸: ب: ۷)

یار کنون باید افسون مخوان

درس چهل سالگی اکنون مخوان

(ص ۴۸: ب ۸)

طفل چهل روزه کثر مژ زبان

پیر چهل ساله برو درس خوان

(ص ۷۱: ب ۱)

این تفکر تا جایی پیش می‌رود که اگر تن را ریاضت دهند و چنانکه معمول عرفا

بوده است چهل روز به این کار بپردازند جسم آنان چون جان پاکیزه می‌شود.

چون که چهل روز به زندان کنی

جسمت را پاک‌تر از جان کنی

(ص ۱۰۷: ب ۳)

عدد چهل به صورت تخلص:

کاربرد دیگر عدد چهل در اثر این که نظامی نام خود را چهل مرتبه در متن آورده است. او در پایان هر مبحث نام خود را می‌آورد. نام نظامی نمایان‌گر اتمام بخشی از سخن شاعر است و معمولاً در پایان هر بخش با کاربرد تخلص گونه "نظامی" به تمام شدن سخن و مقاله اشاره می‌کند.

بیست مرتبه در پایان مباحث مختلف و بیست مرتبه نیز در پایان حکایت‌های بیست مقاله نام نظامی را می‌بینیم که با هم عدد چهل را می‌سازد. توجه داشته باشیم بیست مقاله تنها بیست حکایت دارد باز هم عدد چهل.

عدد چهل در فهرست مطالعه مخزن الاسرار:

از سوی دیگر با توجه و دقت در فهرست اثر، میتوان دید که مخزن‌السرار از دو بخش بیست تایی کاملاً جداگانه تشکیل یافته است که باز عدد چهل را می‌سازد: شاید فهرست مطالعی که مورد نظر نظامی بوده است از دو بخش تشکیل شده باشد. بخش اول: موضوعات این بخش بیست موضوع پراکنده است.

بخش دوم: بیست مقاله در حکمت عملی.

ابیاتی که نظامی نام خود را مانند تخلص در قسمت‌های مختلف اثر آورده است
عبارتند از:

۱ - خاک نظامی که به تایید اوست
مزرعه دانه توحید اوست
(ص ۷: ب ۵)

۲ - بنده نظامی که یکی گوی اوست
در دو جهان خاک سر کوی او
(ص ۱۰: ب ۸)

۳ - ای شرف نام نظامی به تو
خواجگی اوست غلامی به تو
(ص ۱۱: ب ۱۷)

۴ - چون تگ ابلق به تمامی رسید
غاشیه داری به نظامی رسید
(ص ۱۴: ب ۲)

۵ - دور سخا را به تمامی رسان
ختم سخن را به نظامی رسان
(ص ۱۹: ب ۱۵)

و بیت‌های ۶ - (ص ۲۲، ب ۳) و ۷ - (ص ۲۵، ب ۲) و ۸ - (ص ۲۷، ب ۳) و ۹ - (ص ۳۰،
ب ۱۲) و ۱۰ - (ص ۳۵، ب ۱۱) - (ص ۳۷، ب ۵) و ۱۲ - (ص ۳۷، ب ۸) و ۱۳ - (ص ۴۰،
ب ۸) و ۱۴ - (ص ۴۵، ب ۹) و ۱۵ - (ص ۵۲، ب ۴) و ۱۶ - (ص ۵۸، ب ۱۰) و ۱۷ - (ص ۶۱، ب
۸) و ۱۸ - (ص ۶۱، ب ۹) و ۱۹ - (ص ۶۶، ب ۴) و ۲۰ - (ص ۶۹، ب ۱۴)

برای توضیح باید به سه نکته اشاره کرد:

۱ - در بخش پایانی "در مدح ملک فخر الدین بهرام شاه" از تخلص نظامی اثری
دیده نمی‌شود.

۲ - در بخش "در مقام و مرتبت این نامه" در دو بیت مستقل دو مرتبه نام نظامی
را می‌آورد. شاید این تاکید برای این باشد که همه این اتفاقات برای خود نظامی روی
داده است.

۳- در بخش "شمره خلوت اول" در بیت تخلص دو مرتبه نام نظامی را می‌آورد.

تکرار نام نظامی در یک بیت هم شاید به دلیل اهمیت این بخش برای نظامی باشد.
در کل بیست مرتبه نام نظامی تکرار شده است.

در پایان هر حکایت نیز این ساختار دیده می‌شود یعنی در پایان هر حکایت از
بیست مقاله، نظامی نام خود را در بیتی می‌آورد.

۱- یا چو غریبان پی ره توشه گیرد

(ص ۷۷: ب ۳)

۲- گر به سخن کار میسر شدی

(ص ۸۳: ب ۸)

۳- ناز نگویم که ز خامی بود

(ص ۸۹: ب ۱)

۴- خیز نظامی ز حد افزون گری

(ص ۹۳: ب ۷)

۵- چند نظامی در دنی زنی؟

(ص ۹۸: ب ۱۱)

و بیت‌های ۶-(ص ۱۰۵، ب ۶) و ۷-(ص ۱۱۰، ب ۸) و ۸-(ص ۱۱۶، ب ۸)-۹-(ص ۱۲۱،

ب ۶)-۱۰-(ص ۱۲۷، ب ۵)-۱۱-(ص ۱۳۱، ب ۱۵)-۱۲-(ص ۱۳۷، ب ۹)-۱۳-(ص ۱۴۳،

ب ۳)-۱۴-(ص ۱۴۷، ب ۱۸)-۱۵-(ص ۱۵۲، ب ۳)-(ص ۱۵۶، ب ۸)-۱۷-(ص ۱۶۱،

ب ۱۰)-۱۸-(ص ۱۶۷، ب ۶)-۱۹-(ص ۱۷۳، ب ۱۰)-۲۰-(ص ۱۷۸، ب ۶)

در این بخش نیز نظامی بیست مرتبه نام خود را می‌آورد. البته باید یاد آور شد که:

۱- در حکایت مقاله یازدهم دو مرتبه نام نظامی در تخلص آمده است. با توجه به

فحوای سخن یعنی رهیدن از نظامی، وی حذف یکی از این نظامی‌ها را خواهان است.

۲- در "انجام کتاب" دو بیت به عنوان تخلص دیده می‌شود.

گنجه کدام است و نظامی کدام؟
بانگ بر آورد جهان کای غلام

(ص ۱۸۰: ب ۲)

غرقه گوهر ز قدم تا سرش
برد نظامی ز پی زیورش

(ص ۱۸۰: ب ۴) مرا

۳- همانطور که اشاره شد شاید بتوان تفکر نظامی را در مورد عدد چهل از همان آغاز یعنی در فهرست اثر هم به گونه‌ای دید فهرست مخزن‌الاسرار از نگاهی دیگر (که شاید به فهرست مورد نظر نظامی نزدیک‌تر باشد).

لازم است قبل از آوردن فهرست یاد آور شد که دکتر حمیدیان درباره بخش‌های مختلف کتاب یاد می‌کند که "مخزن‌الاسرار منظومه‌ای است حکمی-اخلاقی و تا حدودی عرفانی که قابل تقسیم به سه بخش مشخص است.

نخست که بیشتر حاوی مقدمات سنتی از قبیل توحید و مناجات، نعوت پیغمبر اکرم، مدح ممدوح، بیان اهمیت و مقام این دفتر و امثال این‌هاست، دوم بخشی که می‌توان آن را عرفانی خواند، شامل توصیف دل و عوالم آن و بیان چگونگی خلوت و پرورش دل، سوم بیست مقاله که بیشتر موضوعات آن‌ها را امور اخلاقی و دینی تشکیل می‌دهد. بیست مقاله که در دنبال هر یک داستان و تمثیل بسیار مناسب و شیرین موافق مقام آورده است." (حمیدیان: ص الف)

اما نگارنده کتاب را به دو بخش تقسیم کرد بخش اول شامل بیست موضوع که از شماره یک آغاز می‌شود تا شماره نوزده که ثمره خلوت دوم است. پس بیست مقاله که در میان بخش اول قرار می‌گیرد یعنی عدد نوزده و آخرین شماره بخش اول یعنی شماره بیست انجام کتاب است. پس کتاب دارای دو بخش بیست تایی است که عدد چهل را می‌سازد.

فهرست مخزن الاسرار: با دو بخش بیست تایی

۱- توحید

۲- مناجات اول: در سیاست و قهر یزدان

۳- مناجات دوم: در بخشايش و عفو یزدان

۴- در نعت رسول اکرم

۵- در معراج

۶- نعت اول

۷- نعت دوم

۸- نعت سوم

۹- نعت چهارم

۱۰- در مدح ملک فخرالدین بهرام شاه بن داود

۱۱- در خطاب زمین بوس

۱۲- در مقام و مرتبت این نامه

۱۳- گفتار در فضیلت سخن

۱۴- برتری سخن منظوم از مثشور

۱۵- در توصیف شب و شناختن دل علوم انسانی

۱۶- خلوت اول: در پرورش دل

۱۷- ثمره خلوت اول

۱۸- خلوت دوم: در عشرت شبانه

۱۹- ثمره خلوت دوم

مقالات (بیست مقاله)(بیست حکایت)= چهل

۲۰- انجام کتاب

همانطور که در فهرست مطالب مخزن‌الاسرار می‌توان دید مخزن‌الاسرار دارای ساختار حلقوی است. نوزده موضوع در آغاز آمده بعلاوه بخش انجام کتاب که شماره بیست را می‌سازد و در میان آن درست قسمت مرکزی کتاب بیست مقاله به همراه بیست حکایت آورده شده است. یعنی میان بخش نوزدهم و بیستم که انجام کتاب است در میان اثار بسیار مهم دنیا ما شاهد آثار برجسته‌ای هستیم که دارای ساختار دایره‌ای یا حلقوی هستند از جمله هفت پیکر نظامی و مشنوی و بسیاری آثار مهم دیگر. (صفوی: ۱۳۸۸، ۲۸)

دیدگاه محققان درباره مخزن‌الاسرار:

بسیاری از محققان معتقدند که کتاب مخزن‌الاسرار کتاب نسبتاً مشکلی است. شاید اولین کسی که به دیریاب بودن اثر اشاره کرده است امیر خسرو دهلوی باشد وی در کتاب مطلع الانوار که به تقلید از نظامی سروده است می‌گوید:

سازم از آن سان به سرای سپنج پنج کلید از پی آن پنج گنج
کانچ به هر گنج بود ناپدید فتح شود هم ز زبان کلید
(دهلوی، ۱۹۵۰، ص ۵۲ و ۲۰)
او می‌داند برای درک این اثر نیاز به کلید است بنابر این آثار خود را کلیدی می‌داند
برای درک آثار نظامی.

بعداً دکتر زرین کوب از سختی و پیچیدگی کتاب مخزن‌الاسرار می‌گوید:

"اما افراط درین نوآوری که احیاناً کلام او را در پیچ و خم استعارات غریب و تعبیرات بی سابقه به تعقید و ابهام کشاند، فهم دقیق پاره‌یی از معانی و اغراض وی را دشوار ساخت." (حمیدیان: ۱۳۸۰، ص ۱-۳)

سعید حمیدیان درباره نظامی می‌گوید:

شاعری بی نهایت باریک اندیش و چه بسا پیچیده سخن است.(ص ۳۱۱ و ۱۲۰)
خود نظامی هم معتقد است برای بازکردن در گنج حکیم از کلید بسم الله الرحمن الرحيم
الرحیم باید کمک بگیریم پس در این گنج به راحتی گشوده نمی‌شود. و برای باز کردن
آن باید از ذکر نام الله مدد جست در اینجا سعی و هدف نگارنده بیان بعضی معانی
و اغراض این اثر سترگ است.

بسم الله الرحمن الرحيم
هست کلید در گنج حکیم
(ص ۲: ب ۱)

هدف از آفرینش مخزن الاسرار

ترتیب مطالب و موضوعات این مثنوی بدین گونه است که بر حسب سنت و
رسم اسلامی ابتدا می‌کند به ستایش ذات بی چون خداوند، خدای یگانه را وصف و
تنزیه می‌کند و برای مخالفان و منکران دلایل محکم و فلسفی بر اثبات خدا می‌آورد.
در پایان آن نظامی خاک خود را مزرعه دانه توحید او دانسته است. بعد از نیایش دو
مناجات می‌آورد در پایان هر دو مناجات از خداوند می‌خواهد که به او معرفت بدهد.
شاید همین دو بیت بتواند دلیلی باشد برای اثبات این که نظامی در اثر خود به دنبال
هدف بوده است و آن رسیدن به معرفت است.

خاطرش از معرفت آباد کن
(ص ۱۰ ب ۹)

نزل تحیت به زبانش رسان
معرفت خویش به جانش رسان
(ص ۱۱ ب ۱۸)

پس از ستایش باری تعالیٰ به نعت و مدح حضرت ختمی مرتبت و معراج آن
بزرگوار در ضمن چهار نعت و یک معراج پرداخته است.

موضوع مهمی که در نعت سوم به چشم می‌خورد ذکر یک عدد است که به نظر

می‌رسد که باید به آن بیشتر پرداخته شود.

پانصد و هفتاد بس ایام خواب
روز بلند است، به مجلس شتاب
در این بیت روی سخن نظامی به پیغمبر است. وی از پیغمبر می‌خواهد که پس از
پانصد و هفتاد سال از خواب بیدار شود. کدام خواب؟ احتمالاً اشاره به مرگ پیغمبر
دارد که در زمان تالیف اثر ۵۷۰ سال از آن می‌گذشته است.

نظامی در این مرحله به شای ملک بهرام شاه و ترتیب و چگونگی نظم کتاب و
فضل و فضیلت سخن و وصف سخن و سخنداں پرداخته است. پس از آن به "شناختن
دل" که منظور اصلی و هدف نهایی وی از سرودن این مثنوی است می‌پردازد. از
بحث و مطالعه در اشعار مخزن‌الاسرار که حاوی موضوعات فلسفی و اخلاقی و دینی
است چنان برمند آید که توجه شاعر در این مثنوی بیشتر به گوهر تابناک "دل" است.

سفر نظامی به دل

نظامی از سفری که برای خود او رخ داده این گونه یاد می‌کند:

این سفر از راه یقین رفتہام
راه چین رو که چنین رفتہام
هم سفران جاہل و من نو سفر
در این بخش از مثنوی، شاعر عارف به زبان رمز از سفری که برای خود او اتفاق
افتداده سخن می‌گوید و مشاهدات خویش را در حالت خاص مراقبه و ذکر بیان می‌کند
و از نشستن به ذکر و دم عارفانه در یک شب خلوت و یافتن راه دل و رسیدن به
مشاهده مربوط به شب قدر خویش را به نظم می‌کشد. و از غروب یک روز آفتابی
دلگیر و نگران‌کننده، وضع درونی خود و اوضاع بیرون از خویش و طبیعت گزارش
می‌کند که این گزارش طبیعت و وصف شب تاریک، خود براعت استهلالی است
بسیار پیچیده و راز دار ولیکن غرض اصلی شاعر روشن نیست برای همین به دقت

بیشتری نیاز دارد.

شاعر در چنین شبی با "سخن و اندیشه و نظم خود" به بحث می‌نشیند، "هاتف خلوت" در تنها‌ی شاعر به او می‌آموزد که چه کارهایی باید انجام دهد، و در این هدایت و راهنمایی است که راه ذکر شبانه و لزوم پیر معرفت را در زمان چهل سالگی شاعر به وی باز می‌گوید (شاعری که پیش از آن راه زهد خشک در پیش داشته و خود آموزگار حکمت سقراطی است). سروش غیبی او را به ترک دنیا دعوت می‌کند.
راهنمای سفر:

نظمی در این سفر سه راهنمای دارد:

هاتف خلوت:

هاتف خلوت به من آواز داد:
وام چنان کن که توان باز داد
(ص ۴۷: ب ۴)

دل:

دل به زبان گفت که: ای بی زبان
مرغ طلب، بگذر از این آشیان
(ص ۵۱: ب ۹)

خواجه دل:

خواجه دل عهد مرا تازه کرد
پرتاب جامع علوم انسانی
نام نظامی فلک آوازه کرد
(ص ۵۲: ب ۴)

خواجه گربیان چراغی گرفت
دست منو دامن باغی گرفت
(ص ۵۳: ب ۶)

آغاز حرکت نظامی برای یک سفر روحانی:

من به چنین شب که چراغی نداشت
بلبل آن روشه که باغی نداشت
خون جگر با سخن آمیختم
آتش از آب جگر انگیختم

با سخنم چون سخنی چنان

رفتی کسم اندیشه درین پند رفت

(ص ۶۰: ب ۱۰)

برخلاف شاعران پیش و پس از او که تنها به آموزش و راهنمایی مخاطبان خود می‌پردازند و یا از وقایع سالکان دیگر سخن می‌گویند نظامی از اتفاقی سخن می‌گوید که برای خودش روی داده است. سخن شاعر در "شناخت دل" و آن که کلید به دست دل است آغاز می‌شود.

هاتف خلوت می‌گوید: در این راه باید پی دل بروی و در طریقت عرفان قدم بزنی تا سخن تو از دل و سینه تو نشات بگیرد و بی رنج و زحمت به دست بیاید، بیهوده این همه غم و غصه و پریشانی را به خود راه مده و طریقه کار را از من بیاموز و آنگاه آن طریقه را به نظامی می‌آموزد و شاعر عملاً نتیجه این ریاضت و شناخت دل را به نظم می‌کشد.

هاتف خلوت از نظامی می‌خواهد تا لوازم و شرایط سفر را این گونه در خود مهیا کند:

هاتف خلوت به من آواز داد:	وام چنان کن که توان باز داد
آب در این آتش پاکت چراست؟	باد جنیبت کش خاکت چراست؟
خاک تب آرنده به تابوت بخش	آتش تابنده به یاقوت بخش
تیر میفکن که هدف رای توست	مقرعه کم زن، که فرس پای توست
غافل از این بیش نشاید نشست	بردر دل ریز، گر آبیت هست
در خم این خم که کبودی خوش است	قصه دل گو که سرودی خوش است
دور شو از راهزنان حواس	راه تو دل داند دل را شناس
عرش روانی که ز تن رسنه اند	شهرپر جبریل به دل بسته اند...
زنده به دل باش، که عمر آن بود...	زنده به دل باش، که عمر آن بود...
یار کنون بایدست افسون مخوان	درس چهل سالگی اکنون مخوان

(ص ۴۷: ۴۸)

هاتف خلوت به او می‌آموزد

۱- ترک خواهش و هوا و هوس کن.

۲- با آب خواهش و طمع آتش طبع را خاموش کن و مدح مگوی

۳- و باد هوس را جنیبت کش خاک پیکر خود مساز

۴- خاک تب آور را به تابوت ده تا باد هوس نماند.

۵- آتش طمع را خورشیدوار به یاقوت سخن ببخش تا آب طمع و خواهش

خاموش شکند زیرا طمع ریزنده آبرو و کشنده شرافت است و چنین وامی را دیگر

نمی‌توان باز داد.

۶- تیر طمع و خواهش را رای و عقل تو هدف است، چه آن را تیره می‌سازی و
تازیانه خردگیری به سخن دیگران عاقبت به خودت خواهد خورد.

۷- زیر این آسمان کبود قصه دل را بگو که سرومدی خوش است.

۸- و در پایان تاکید نظامی براهمیت طلبیدن یار است.

اما متذکر می‌شود که در این راه باید مراقب باشی و بدانی که مراد از دل این دل
گلی نیست. پنج هواس را راهزن دل می‌داند که باید از آنها دور شوی و بدانی که راه
تو دل می‌داند و باید دل را بشناسی.

دل اگر این مهره آب و گل است خر هم از اقبال تو صاحب دل است
(ب) ۴۷ ص(۱۳)

مراد از دل این مهره گلی نیست.

اما مهم‌ترین موضوع این بخش طلب یار است در این راه نیاز به یار را ضروری
می‌داند.

هاتف خلوت بهترین یار را دل می‌داند و نظامی ۱۱ بیت را اختصاص می‌دهد به
دل او معتقد است انسان از راه کسب دانش و ریاضت، یاران این جهانی را مقهور و

مطیع خویش می‌گرداند و از آنها می‌برد این دو سه یاری که تو داری ترند فاسقند و بر جای خشکیده‌اند و نمی‌توانند به عالم معنی و اسرار سفر کنند پس دست به فتراك دل باید زد و باید پیش دل خاک شوی تا از عالم اسرار آگاه گردد. بعد از این از آفرینش دل می‌گوید. و معتقد است که از آمیزش صورت و جان دل پدید می‌آید ترکیبی از اکد جسمانی و روحانی.

سپس نظامی می‌گوید:

روغن مغزم به چراغم رسید	چون سخن دل به دماغم رسید
جان هدف هاتف جان ساختم	گوش درین حلقه زبان ساختم
طبع ز شادی پر و از غم تهی	چرب زبان گشتم از آن فربهی
کاتش دل آب مرا گرم کرد	ریختم از چشممه چشم آب سرد
راهزنان عاجز و من زورمند	دست بر آوردم از آن دست بند
تابه یکی تک به در دل شدم	در تک آن راه دو منزل شدم

(۴۹ص)

چون نام دل را شنیدم، از روغن مغز خود مانند چراغ فروزان شدم و جان را هدف هاتف جان ساختم راهزنان حواس عاجز و من زورمند بودم در آن راه دو منزل رفتم تا با یک تک به در دل رسیدم.

نیمه عمرم شده تا نیمه شب	من سوی دل رفته و جان سوی لب
گوی شده قامت چوگانیم	بر در مقصره روحانیم (دل)
دامن من گشته گریبان من	گوی به دست آمده چوگان من
گوی صفت گشته و چوگان نمای	پای ز سر ساخته و سر ز پای
صد ز یکی دیده، یکی صد شده	کار من از دست و من از خود شده

همسفر انجا جا هل و من و سفر غربیم از بی کسیم تلخ تر
...چون که در آن نقب زبانم گرفت عشق نقیانه عنان مگرفت
(ص ۵۰ ب ۸۰)

او در این بخش رسماً از یک سفر سخن می‌گوید و معتقد است که در این سفر رنج فراوان کشیدم و در این سفر همسفران جا هل و من نو سفر بودم (در ربط با متون عرفانی شاید مراد نظامی از همسفران عقل باشد زیرا بعد از این همسفران از عشق و هدایت و دستگیری او یاد می‌کند) تا این که عشق به فریاد من رسید عشق نقیانه عنان مرا گرفت.

حلقه زدم، گفت: بدین وقت کیست؟ گفتم: اگر بار دهی، آدمی است او به عنوان یک عارف متواضع از "ی" نکره برای معرفی خود استفاده می‌کند.
پیشرون پرده بر انداختند پرده ترکیب در انداختند
بانگ در آمد که نظامی در آی لاجرم از خاص‌ترین سرای
گفت درون آی درون ترشدم خاص‌ترین محرم آن در شدم
(ص ۵۰ ب ۹-۱۲)

تا اینکه به دروازه دل می‌رسد و اجازه ورود می‌خواهد. نظامی خاص‌ترین محرم خاص‌ترین سرای می‌شود و به درون دل راه می‌یابد و درآغاز به وجود مادی آن می‌پردازد و مانند یک پزشک آن را تشریح می‌کند.

بارگاهی یافتم افروخته چشم بد از دیدن او دوخته
هفت خلیفه به یکی خانه در هفت خلیفه به یکی خانه در
(ص ۱۳ و ۱۴ ب ۵۰)

او می‌گوید:
بارگاهی افروخته یافتم هفت خلیفه در یک خانه بودند و مراد از هفت خلیفه را

کارکنان هفتگانه دل معرفی می‌کند که قلب صنوبری، شش، جگر، زهره، سپرزمد، گرده باشد. هر یک را به تفصیل شرح می‌دهد و چون رشته هر هفت به هم متصل است آن را تشییه می‌کند به یک افسانه که مشتمل بر هفت حکایت است.

در این بارگاه شه نیمروز یعنی دل حقیقی صدرنشین بود.

در نفس آباد دم نیمسوز	صدر نشین گشته شه نیمروز
سرخ سواری به ادب پیش او	لعل قبایی ظفر اندیش او
تلخ جوانی بزکی در شکار	زیر تر از وی سیهی درد خوار
قصد کمین کرده کمند افکنی	سیم زره ساخته رویین تنی

(ص ۵۱، ب ۵)

۱- نفس آباد دم نیمسوز = شش ۲- سرخ سوار = قلب صنوبری

۳- لعل قبا = جگر ۴- تلخ جوان = زهره

۵- سیه درد خوار = سپرزمد ۶- کمند افکن = معده ۷- رویین تن = کلیه قلوه
 توجه او به دل و بی توجیهیش به هفت خلیفه (یعنی اندام‌های دیگر) به نکته جالب دیگری اشاره دارد و آن دست کشیدن از اندام‌هایی است که خواهش‌های نفسانی همه در بر آوردن نیازهای آن‌هاست.

چون علم لشکر دل یافتیم روى خنود از عالمیان تافتم
 (ص ۵۱: ب ۸)

این همه پروانه بودند و دل شمع بود و من مهمان دل شدم وقتی به درگاه دل رسیدم روی از عالمیان تافتم. اما وقتی به این جایگاه رسیدم دل به زبان گفت: ای بی زبان به دنبال مرغ باش و دست از این آشیان بکش.

دل به زبان گفت که: ای بی زبان مرغ طلب بگذر از این آشیان
 (ص ۵۱: ب ۹)

دل با نظامی سخن می‌گوید: او می‌گوید بدان که آتش وجود من با دود آشیان قلب جسمانی محروم نیست زیرا من نمکمو این گوشت پاره نمکسود هم نیست، تا به نمک چه رسد. سایه من از قلب صنوبری که شکل سرو دارد توانا تر و پایه ام از این پایه جسمانی بالاتر است. پس به دنبال آن مرغ باش. دکتر پور نامداریان در این مقام معتقد است "وقوع تجربه‌های از این دست که در حالتی و رای آگاهی اتفاق می‌افتد مستلزم ایجاد شرایط روانی خاصی است که با زهد و ریاضت حاصل می‌شود." (پور نامداریان، ۱۳۹۰ ص ۱۷)

آغاز ریاضت‌های نظامی:

خواجه دل عهد مرا تازه کرد و من چاره‌ای جز ریاضت ندیدم از آن خواجه ریاضت‌پذیر شدم. چنان که نظامی خود "دل" را تفسیر و تاویل می‌کند غرض وی و بزرگان اهل سخن و عرف از "دل" معنی و حقیقتی است بسیار لطیف و دقیق که خانه و جای عشق و مرکز عواطف و احساسات است و مظهر و نماینده آن "قلب دل" ظاهر است. مقصود از "دل" آن جوهر و موجود عزیز و لطیفی است که عرفا درباره آن گفته‌اند "قلب المؤمن بين اصبعين من اصابيع الله" (دل مرد در میان دو انگشت از انگشتان خدادست). در نظر اهل دل تا کسی خود به مقام صاحب دلی نرسد و جرعه از زلال چشم‌هه صافی دل ننوشد پی به مقام و معنی دل نخواهد برد و جزء بی‌خبران خواهد بود.

در واقع غرض شاعر بزرگوار از سرودن این مثنوی توجه دادن مردم به خودشناسی و خداشناسی و پاکی و پاکیزگی تن و روان از آلایش و کدورات طبیعی و پیروی از دین و حق و عدالت و پژوهش صفات و اخلاق پسندیده است. به عقیده نظامی راه خودشناسی و خداشناسی که مقصد تمام خردمندان و فلاسفه

و انبیا بوده است "دل" می‌باشد و باید پاک و صافی شود تا تابناک و نورانی گردد و چون دل، صافی و پاکیزه شود انسان از رذائل و قبایح اخلاق و افعال دوری می‌کند و به سوی اعمال پسندیده و اخلاق و صفات خوب و شایسته روی می‌آورد.

بعد از این خلوت‌های نظامی آغاز می‌شود.

۱- خلوت اول: نظامی به ملاقات دل می‌رود.

ثمره خلوت اول: با باغ معرفت رو برو می‌شود.

۲- خلوت دوم: در عالم شهود با زیبارویی رو برو می‌شود. شاید این زیبارو همان من حقیقی شاعر باشد. همان زیبارویی که سرتاپک در داستان سرتاپک هندی الهی نامه عطار دید، باشد.

ثمره خلوت دوم: نظامی سه مرحله را طی می‌کند.

الف - مشاهده حلقه درویشان و مجلس بزم ایشان.

ب - ترک قصب پوش شاعر یا پیر طریقت وی توجه او را جلب می‌کند.

پ - سوز دل شاعر و ناله او از فرا رسیدن صبح و پایان این عیش.

نظامی درین زمینه یعنی در پیدایش دل و رفتن به درگاه دل و مقام آن سخن می‌گوید. در خلوت اول که در جستجوی دل است و بدان مقام والا می‌رسد با رمز و اشاره و با وصف گل‌ها و ریاحین آن عالم روحانی و بوستان جاوید را بیان می‌کند. سپس با اشاره به شب معراج عارفانه خود و شرح چگونگی این سیر و سفر معنوی سخن را به پایان می‌رساند.

خلوت اول:

را یض من چون ادب آغاز کرد	از گره نه فلکم باز کرد
گر چه گره درگرهش بود جای	برنگرفت از سر این رشته پای
(ص ۵۲: ب ۶۷)	

از قیود عالم جسمانی آزادم کرد. رشته ادب و ریاضت من هر چند گره در گره بود، خواجه رایض از سر رشته ریاضت پای بر نگرفت تا من کامل شدم. یا آنکه من از سر رشته پای برنگرفتم تا سر رشته به جایی رسید که گره‌های علایق تمام بریده شد. اما خواجه دل با این وصف و قصه که در بند و گرفتار درون ماست، خداوند ماست.

کان گره از رشته بخواهد برید
تا سر این رشته به جایی رسید
گرچه خدا نیست خداوند ماست
خواجه مع القصه که دربند ماست
(ص ۵۲: ب ۹)

دکتر پور نامداریان معتقد است: "الله نامی است بیانگر ذات الهی با کلیت و صفات آن است که به یکی از اسماء و صفاتش آشکار می‌گردد... آنچه ما از راه تخیل و در پاسخ تخیل ازلی الهی می‌آفرینیم، خدایی موهوم نیست که یکسره مخلوق ما باشد بل همان خدایی است که از ازل با ما بوده، به همین دلیل، مثال خدایی که مومن می‌آفریند، در ضمن مثال وجود خود او نیز هست." (پور نامداریان، ۱۳۹۰، ص ۸۶)

خلوت اول در آغاز صبح و سحرگاه اتفاق می‌افتد.

روزی ازین مصر زلیخا پناه
یوسفی کرد و برون شد ز چاه
چشم شب از خواب چو بر دوختند
کھلی شب قرمزی روز شد
صبح چراغی سحر افروز شد
(ص ۵۳: ب ۳ - ۵)

دل از مصر بدن که زلیخای شهوات را پناه است، چون یوسف از زلیخا گریخت و از چاه طبیعت و جسم بیرون آمد. در اینجا چشم شب، ستارگانند و خفتن آنان تمام شدن شب است و چراغ سحر صبح است و کھلی شب سیاه جامه شب است که بدل به حاشیه لباس قرمز روز گردید، که شفق باشد.

حال بینیم در این روز که خلوت اول نظامی در آن صورت گرفته چه اتفاقی می‌افتد.

خواجه گریان چراغی گرفت
دست من و دامن باگی گرفت
دامن از خار غم آسوده کرد
تا به گریان به گل آموده کرد
(ص ۶۹: ب ۶ و ۷)

خواجه دل (که پیر و مرشد اوست) چراغی به دست میگیرد و با دست دیگر، دست گیر نظامی می‌شود برای شروع مسیر، خواجه دل او را به باگی می‌برد که سرتاسر گل است و دامن او را از غم آسوده می‌کند و او را تا به گریان سرشار از گل می‌کند.
این اتفاق عیناً برای بها الدین نیز روی داده است.

"الله را دیدم که صد هزار ریاحین و گل و گلستان و سمن زرد و سپید و یاسمن پدید آورد و اجزای مرا گلزار گردانید." (فروزان فر، ۱۳۶۵: ۲۰)

این شعر متاور بهاء الدین ولد بیان تجربه‌ای روحی است که تلویحاً به حصول معرفتی بدون واسطه حس و عقل اشاره دارد.

این در واقع دیدار با خویشتن خویش است و نشان می‌دهد که این موضوع همانطور که مورد توجه دیگر عارفان قرن ششم بوده، از اشتغالات بر جسته ذهن نظامی نیز بوده است.

نظامی در آنجا دچار حالاتی می‌شود از جمله، گریختن غم، شادی و حیرتی که موجب می‌شود او مانند گل پیرهن در تن چاک کند. تا این که اتفاقی برای او می‌افتد.
تاعلم عشق به جایی رسید کز طرفی بوی وفایی رسید
نکته بادی به زبان فصیح زنده دلم کرد چو باد مسیح
(ص ۵۳: ب ۱۲)

او سر تا به پا غرق شادی می شود اما در همین حال سوختگی دل و دل تنگی نیز به او روی می آورد. نکته بادی به زبان فصیح شاید همان دم معشوق است پس دم معشوق از او می خواهد که فرود آید او نیز فرود می آید چشمها را می بند و به توصیف آن چشمها و باغ فراز مینی می پردازد. ساکن آن باغ می شود. باغی که از زیبایی کم از بهشت نیست و با جهان مادی متفاوت است همه چیز فراتر از حقیقت آن در روی زمین است. باغ، باغ معرفت است. در واقع هدف اصلی در خلوت اول این است که خار مقصود از این سفر دل به عود بدل شود، عودی که جهان از آن خوشبو می شود، این خلوت در این صبح به شب می رسد اما باعث می شود صبح در دل شاعر بدمد.

ثمره خلوت اول:

نظامی در ثمره خلوت اول با زیبارویی روبرو می‌شود و عاشقی را از سر می‌گیرد
و به توصیف او می‌پردازد.

باد نقاب از طرفی برگرفت خواجه سبک عاشقی از سر گرفت

١٥٩ (ب) (ص)

(ص:۵۹ ب)

أهان عشة

نقاب از صورت کسی کنار رفته و خواجه عاشقی از سر گرفته است. آمدن عشق و دیدار با معشوق است. دشواری‌ها تا وقتی است که "عشق به خدا" در دل سالک زنده نشده است اگر سالک عاشق شد، از آن به بعد کمتر سختی احساس می‌کند، زیرا بر برآق عشق سوار شده و به راحتی سفر می‌کند. تمام تلاش اساتید راه خدا در آغاز سلوک این است که با دستورات و آدابی اگر چه مقطوعی و موقت عشق را در دل سالک زنده کنند. سالک در آغاز سلوک از شوکی زایدالوصف برخوردار است. این شوک می‌تواند از دشواری پاره‌ای دستورات بکاهد. البته باید تلاش کرد که چراغ این شوک به خاموشی نگراید.

سپس نظامی از زیبایی فرا زمینی این معشوق سخن می‌گوید.

گل نفسی دید شکر خسته‌ای
بر گل و شکر نفس افگنده‌ای
(ص:۵۹ ب)

این زیبا رو رنگ به گل و شیرینی به شکر وام داده است.

فتنه آن ماه قصب دوخته
خرمن مه را چو قصب سوخته
(ص:۵۹ ب)

همچنان که ماه جامه‌های کتانی را می‌پوشاند آشوب آن ماه، ماه را سوزانیده بود.
دیدن او چون نمک انگیز شد هر که درو دید، نمک ریز شد
(ص:۵۹ ب)

نمک در اینجا کنایه از اشک است پس دیدن او خورشیدوار اشک از دیده
می‌انگیخت، بینندگان همه اشکبار بودند.

عین القضاط از تجربه صریح خود از دیدن شاهد آسمانی سخن می‌گفت: "از
پیوستن نوری که از او برآمده بود و نوری که از خدا جدا شده بود بر وی پدیدار
شده بود."

شاهد و معشوق نظامی نیز از شدت نورانی بودن باعث اشک ریختن و سوزش
چشم او می‌شود.

زان دل سختش که جگر خواره گشت
بر جگر من دل من پاره گشت
(ص:۶۰ ب)

چون معشوق به آن سخت دلی غمخوار من شد، دل من که به جگر آویخته بود،
از شدت شوق از جگر پاره شد.

عشق چو آن حقه و آن مهره دید
بلغبی کرد و بساطی کشید
(ص:۶۰ ب)

باز هم عشق میان دار معركه می شود. عشق مانند لعبت بازان بلعج بساط بازی گسترد.

عشق سراسر وجود نظامی را فرا می گیرد و او را سرا پا معنا می سازد. نفوذ به این معشوق سخت است. به واسطه عشق از صورت و تن رهایی می یابد. اتفاق مهمی که شاید ثمره خلوت اول است.

کیسه صورت ز میانم گشاد	طوق تن از گردن جانم گشاد
کار من از طاقت من در گذشت	کاب حیاتم ز دهن بر گذشت

(ص ۶۰: ب ۹)

عشق کیسه صورت و طوق تن را بازگرفت از علایق جسمانی آزادم ساخت. عنان تحمل از دست من بیرون رفت و آب از سر من گذشت هر چند در آب حیات بودم ولی چون آب از دهن من گذشت بی طاقت شدم. اتفاق مهم ثمره خلوت اول همین است او به مشاهده معشوق دست می یابد عشق او را هم راهی می کند. عشق او را از بند مادیات می رهاند. تحملش را از کف می دهد. حیات واقعی می یابد آب حیات به دهان او می رسد. حال بینیم چه اتفاقی برای عقل نظامی می افتد.

عقل عزیمت گر ما دیو دید
نقره آنکار به آهن کشید

(ص ۶۱: ب ۱)

عقل در اینجا چون دیو دیده دیوانه شد و برای دیوانه زنجیر آهن ضرورت یافت و دل که در این موقع می خواست غم خود را با آب شادی بشوید، خورشید به گل می اندود و کار بیهوده می کرد زیرا مونس غمخواره دل غم است نه شادی و چاره ساز می زده هم می است. عقل از آن جایگه می گریزد و نظامی متوجه می شود که بهترین یار و غمخوار دل، غم است. و دل بی درد به کار نخواهد آمد.

دل که به شادی غم دل می گرفت
چشمها خورشید به گل می گرفت

مونس غمخواره غم وی بود

چاره گر می‌زده هم می‌بود

(ص ۶۱: ب ۲ و ۳)

او معتقد است که باید درد داشته باشی، از درد گریزان نباش و به دنبال درد باش.

در پایان نظامی برای ما که از درک سخنان او عاجز هستیم رمز گشایی می‌کند و

می‌گوید که:

بی خبر از سبزه و از باغ من

ای به ت بش ناصیت از داغ من

باغ سحر بود و سرشک آب او

سبزه فلک بود و نظر تاب او

(ص ۶۱: ب ۵ و ۶)

نظامی معنی بعضی از اشارات شعر خود را این گونه بیان می‌کند: از سبزه منظورم

"فلک" بود، و از نور "نظر" و از باغ "سحر" و از آب منظورم "سرشک" بود.

در واقع این یک سفر خیالی بود که:

آینه صورت اخلاص بود

وان که رخش پردگی خاص بود

زیباروی، پرده نشینی که از آن سان که گفتیم آینه اخلاص نما بود، یعنی دل صافی

بود. اخلاص، دوستی خالص داشتن، عقیده پاک داشتن، فقط خدا را طلبیدن است.

معشوق یا شاهد آرزو در زیباترین چهره‌ای که سالک اندیشیده و تصورکرده است

بر او ظاهر می‌گردد. این چهره دلفروز جز نفس خود سالک یارب فردی او نیست و

چون این نفس ناطقه یا جان، نوری از خدا در هیاکل انسانی است، می‌توان آن را حق

در یکی از صور تجلی او دانست. شرط ظهور این چهره زیبا، رنج و ریاضت کشیدن

و پاک شدن از تعلقات و اخلاق ذمیمه و در نتیجه ارتقا نفس از مرتبه اماره به مطمئنه

است. در این ارتقا مرتبه روحانی انسان متخلق به اخلاق الهی می‌گردد و همانطور که

خدا گنج پنهان بود و با آفرینش خلق و تجلی در خلق خود را آشکار کرد، انسان الهی

شده نیز موفق می‌شود گنج باطن خود را آشکار و متجلی کند و بیرون از خویش با

چشم دلش ببیند. پس همه چیز در ماست. جستجوی حق و نیل به وصال او در حقیقت جستجوی خویش و دیدار با خویش است و کشف یکی در دو چهره که هر یک با چشم دیگری به دیگری می‌نگرد همچنان که شخص و تصویر او در آینه. نظامی نیز در اینجا از کلمه آینه استفاده می‌کند. (آینه صورت اخلاص بود)

چگونگی رسیدن به این سعادت

نظامی به ما می‌گوید که چگونه به این سعادت دست یافته است:

بس که سرم بر سر زانو نشست تا سر این رشته بیامد به دست
این سفر از راه یقین رفته ام راه چنین رو که چنین رفته ام
(ص ۶۱: ب ۷ و ۸)

بر سر زانو نشستن کنایه از به فکر فرو رفتن و اندیشیدن است و سر رشته به دست آمدن به معنی آگاهی یافتن و معرفت یافتن است. و این سفر را با بصیرت سیر می‌کند.

و تاکید می‌کند که:

محرم این ره تو نهای زینهار کار نظامی به نظامی گذار
(ص ۶۱: ب ۹)

خلوت دوم

خلوت دوم در شب اتفاق می‌افتد. خواجه دل شبی به تمایی یاری هم جنس با دو سه ابني جنس و دو سه دلپاک هم دم می‌گردد و از اثر دم آنان در شبی چون سحر آرایش شده هر چه به دعا خواسته بود دریافت.

خواجه یکی شب به تمایی جنس زد دو سه دم با دو سه ابني جنس

یافت شبی چون سحر آراسته خواسته‌های به دعا خواسته

(ص ۶۱: ب ۱۰)

نظامی به توصیف آن شب و آن مجلس می‌پردازد. شبی که در پایان متوجه می‌شویم شب قدر است. در این شب مجلس عیش و عشرتی برپاست که شب پاسبان و نگهبان و راز دار این عشت است و هر مزاحمی (عسوس و داروغه و مگس) را سر می‌برد تا این خلوت را بر هم نزنند. برای تغییر موضوع و پرداختن به معشوق بیتی می‌آورد: وعده به دروازه گوش آمده خنده به در یوزه نوش آمده آنچه همه عمر کسی یافته یافته همنفسی در نفسی یافته

(ص ۶۲: ب ۹ و ۱۰)

شبی که وعده وصل به گوش عاشق رسید و خنده به لب معشوق آمد برای دریوزه آب حیات از لب وی ناز معشوق با سر پنجه حسن گربیان عاشق را گرفته به طرف خود می‌کشد و دامن کبریای وی نیز بر زمین کشیده می‌شد و آستین‌ها در حال وجود و رقص جواهر می‌افشانند آنچه که کسی در همه عمر به دست می‌آورد. هم نفسی در یک نفس به دست آورده به دیدار معشوق دست می‌یابد تا این که عقل سر مست می‌شود و از صبر تهی دست می‌ماند. هر چه را که دل در سحر گاه آرزو کرده در شب به پایان می‌رسد (و این شب همان شب قدر است) که گویند نامه یک سال آدمی در آن رقم می‌خورد. همان که حافظ هم مدد از آن شب می‌جوید و می‌گوید: چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی آن شب قدر که این تازه براتم دادند (حافظ: ۱۳۷۰: غزل، بیت ۸)

پس این شب، شب معمولی نیست و نظامی خود عنوان می‌کند که باید با یقین به این سفر وارد شوی و به این شب بررسی.

ثمره خلوت دوم

ثمره خلوت دوم دیدار با معشوق است او به دیدار معشوق دست می‌یابد. او را
ترک قصب پوش می‌نامد. او را در حالی می‌یابد که شیفته خویش است و از این تاسف
می‌خورد که آن شب صبح شود و او به دنبال روشنی آن شب چون آفتاب است.

ترک قصب پوش من آنجا چو ماه
کرده دلم را چو قصب رخنه گاه
(ص:۶۶-ب)

ماه نو از شیفتگان دور داشت
شیفته خویش بود رغبتی از من صد از او بیش بود دل به تمبا که: چه بودی
ز روز گر شب ما را نشدی پرده سوز

امشب اگر جفت سلامت شدی
هم نفس روز قیامت شدی
جویم بسیار و نبینم به خواب
روشنی آن شب چون آفتاب
(ص:۶۷-ب-۴)

جز به چنان شب طربم خوش نبود
تا شب خوش کرد، شب خوش نبود
(ص:۶۷-ب-۹)

آن شب را شب معراج می‌داند و شاید بتوان این اثر را به نوعی یک سفر دانست
که از دل آغاز می‌شود و با معراج به پایان می‌رسد.

روز سفید آن، نه شب داج بود
بود شب، اما شب معراج بود
(ص:۶۷-ب-۱۱)

صبح فرامی‌رسد نظامی می‌نالد و طلوع صبح را مكافات خود می‌داند.
آن شب و آن شمع نماندم، چه سود
نیست چنان شد که تو گویی نبود
(ص:۶۸-ب-۱۱)

من که ازین شب صفتی کرده‌ام آن صفت از معرفتی کرده‌ام

(ص ۶۹: ب ۸)

و آن همه خوبی که در آن صدر بود نور خیالات شب قدر بود

(ص ۶۹: ب ۱۴)

نظامی خود همه این واقعه را نور خیالات شب قدر می‌داند.

باز هم نظامی برای یاری ما دست به رمز گشایی می‌زنند:

شب صفت پرده تنهایی است شمع درو گوهر بینایی است

عاد و گلابی که برو بسته شد ناله و اشک دو سه دلخسته شد

(ص ۶۹: ب ۹ و ۱۰)

برای آن که صفت شب را بکنیم نیاز به معرفت داریم.

شب، تعریف مرحله تنهایی است، یعنی هر وقت که انسان با خود خلوت کند در اصطلاح عرفان شب نامیده می‌شود.

شمع در او یعنی وقتی از شمع سخن گفته می‌شود منظور نظر و بینش عرفانی است.

عاد و گلابی که به آن شب و آن بزم نسبت داده‌اند عبارت از ناله و اشک غمگینان و دردمدان عشق است.

کوش کزان شمع به داغی رسی تا چونظامی به چراغی رسی

(ص ۶۹: ب ۱۴)

کوشش کن که از آن شمع یا خورشید دل به گرمی و سوزانی و عشقی بررسی تا مانند نظامی به معرفت حقیقی دست یابی.

دو خلوت و ثمره خلوت‌ها مسیر سفر روحانی سالک است تا جایگاه وطن اصلی

و حقيقة روح دیدار سالک با فرشته راهنمای معمولاً مقدمه مطرح شدن مسیر این سفر و مراحل و موانع آن است در این دیدار فرشته به سالک، یا در واقع به روح بیدار و آگاه، می‌آموزد که برای رهایی از دوری و پیوستن به اصل خود چه مسیری را باید طی کند و از چه موانعی بگذرد. روح در این جهان اسیر زندان جسم است و قوای مختلف آن، هر یک چون بندی محکم پای او را به جهان خاک بسته است. زندان تن خود زندان کوچکی است در زندانی بزرگ‌تر یعنی زندان عالم خارج و جهان محسوسات که از خاک تا آخرین فلك آسمانی قد برافراشته است. روح در عروج به سوی وطن و جایگاه اصلی خویش باید از پله این دو زندان عالم کبیر و عالم صغیر، که در واقع موانع نفسانی و علائق مادی ناشی اسارت در تن و دنیا و شرایط زیست در جهان خاکی است، صعود کند. از آن سوی این دو زندان مراتب عالم کبیر بندها و موانع روح یا نفس ناطقه هستند که عروج روح به اصل خویش و عالم غیب مستلزم گسیختن و بر گذشتن از آنهاست. گذشتن از بندها و موانع عالم صغیر به منزله گذشتن از مراتب عالم کبیر و پیوستن روح به وطن خویش است. چون گذشتن روح از این موانع و رسیدن او به وطن اصلی خویش به معنی خروج از مکان و پیوستن به حق است.

نتیجه

آیا نظامی از شعر و تخیل برای کسب معرفت سود جست؟ نشان دادیم که قوه متخیله در فرآیند ادراک نقش بر جسته‌ای دارد و این که تخیل در نظر فیلسوفان ما یکی از روش‌های دست یافتن به معرفت است. نیز گفته شد که طراحان بوطیقا، تخیل شعر را به مثابه یکی از راههای کسب معرفت پذیرفته‌اند و هر چند ارزش معرفتی روش‌ها با هم یکسان نیست اما می‌توان آنها را کار کردهای موازی نامید. نیز معلوم شد

که مقدمات شعری از آن جهت که "خيال انگيز" هستند، اهمیت دارند. یعنی در مورد آنها این پرسش مطرح نیست که صادق هستند یا کاذب بلکه سوال اساسی این است که آیا خیال انگیز هستند یا خیر. معرفتی هم که از طریق تخیل به دست می‌آید، قسمی از آن مناسب حال توده‌هایی است که قدرت تحلیل برهان را ندارند، در این نوع، مفاهیم برهانی به زبانی خیال انگیز برای توده‌ها بیان می‌شوند تا تحت تاثیر مغناطیس خیالی کلام، آن مفاهیم در گوش جان شان بنشینند. قسم دوم، نتیجه اتصال قوه متخلیه با متأفیزیک است که ارزش معرفتی آن هیچ کمتر از برهان‌های عقلی نیست و البته این نوع فقط در دسترس کسانی است که به مدارج عالی از کمال نفسانی رسیده باشند. در هر دو صورت تخیل، ابزار کسب معرفت است. در اینجا هم نظامی از ابزار تخیل برای کسب معرفت سود جسته است.

و نتایج دیگر در پس این نتیجه مهم:

مخزن الاسرار حاصل چله نشینی نظامی است و عدد چهل به چند شکل در مخزن الاسرار آمده است.

الف- در فهرست اثر عدد چهل دیده شد.

ب- در ابیاتی از عدد چهل سود برد.

پ- چهل مرتبه نام خود را در جای جای اثراورد.

مخزن الاسرار نیز مانند بسیاری از آثار مهم دنیا دارای ساختار حلقوی است.

نظامی تفکر اصلی خود در مخزن الاسرار را به صورت پیچیده و مبهم و در هاله‌ای از ابهام و رازگونه بیان می‌کند.

مخزن الاسرار نظامی یک اثر کاملاً ساختارمند است و نظامی در نظم آن با مهندسی

دقیق ذهنی یک اثر دقیق و بی نظیر بوجود آورده است.

مخزن الاسرار یک اثر هدفمند و عرفانی است و نظامی در این اثر مراحل رسیدن به معرفت را طی می‌کند و به نوعی خودشناسی و خداشناسی دست می‌یابد. قوه متخیله رویی هم به متفاہیزیک دارد. در این صورت شعر نظامی یک وجه متفاہیزیک هم پیدا کرده است.

نظامی در این اثر به نوعی معراج دست یافته است. و این سفر از دل آغاز می‌شود و با معراج به پایان می‌رسد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتوال جامع علوم انسانی

منابع

کتابها

۱. بها الدین ولد(۱۳۵۲)، معارف، تصحیح بدیع الزمان فروزان فر، چاپ سوم، انتشارات طهوری.
۲. پورنامداریان، تقی(۱۳۸۲)، دیدار با سیمرغ، چاپ سوم، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۳. پورنامداریان، تقی(۱۳۸۶)، رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی، چاپ ششم، انتشارات علمی فرهنگی.
۴. ثروتیان، بهروز(۱۳۷۰)، شرح مخزن الاسرار نظامی، چاپ اول، انتشاراتبرگ.
۵. حمیدیان، سعید (۱۳۸۰)، مخزن الاسرار حکیم نظامی گنجوی، چاپ پنجم، نشر قطره.
۶. زرقانی، سیدمهדי(۱۳۹۱)، بوطیقای کلاسیک، چاپ اول، نشرات سخن.
۷. زنجانی، برات(۱۳۷۸)، احوال و آثار و شرح مخزن الاسرار نظامی گنجوی، چاپ پنجم، انتشارات دانشگاه تهران.
۸. زرین کوب، عبدالحسین(۱۳۷۷)، پیر گنجه در جستجوی ناکجا آباد، چاپ سوم، انتشارات سخن.
۹. شهابی، علی اکبر، (۱۳۳۴) نظامی شاعر داستانسراء، تهران، کتابخانه ابن سینا.
۱۰. شیمل، آنه ماری(۱۳۹۰)، راز اعداد، ترجمه فاطمه توفیقی، چاپ سوم، انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب.
۱۱. صفوی، سلمان، ساختار مثنوی معنوی.
۱۲. ماحوزی، مهدی(۱۳۸۹)، شرح مخزن الاسرار نظامی گنجوی، چاپ اول، انتشارات زوار.

مقالات‌ها

۱. نوذری، یعقوب و قهرمانی، حجت‌الله، (۱۳۹۰)، "نظمی شاعری صوفی مسلک" شماره

۲۵ فصل نامه ادبیات عرفانی و اسطوره شناختی (صص ۱۹۲-۲۹۲).

۲. سلیمانی، صدیقه، و گروه مولفان (۱۳۸۸)، "تصویر دل در مخزن الاسرار نظامی" شماره

۶۵، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی (صص ۴۷-۶۹)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتوال جامع علوم انسانی